

■ بخش صنعت؛ پیام ناکامی‌های برنامه اول برای برنامه دوم

کار: گروه تحقیق

مسئول گروه: دکتر امیر هوشنگ ابراهیمی

مقدمه:

هدف از تهیه این گزارش، ارزیابی عملکرد بخش صنعت در برنامه پنجساله اول و به عبارتی تعیین درجه موفقیت برنامه اول در بخش صنعت می‌باشد. اما گزارش حاضر گاهی از این هدف فراتر رفته و در کنار ارزیابی عملکرد برنامه، قدرت اجرایی صنعت را نیز مورد ارزیابی قرار داده است. در این ارزیابی تلاش می‌گردد مقایسه‌ای بین دستاوردها و اهداف صورت گیرد و با بین آنچه که در دوره جاری اتفاق می‌افتد با

آنچه که در دوره‌های قبل حاصل شده است، مقایسه‌ای صورت گیرد، یا آنچه که حاصل شده است با آنچه که ممکن بود بدست آید، مورد مقایسه قرار گیرد. برای ارزیابی عملکرد برنامه در مورد صنعت، تقریباً از تمامی روش‌های فنی سود جست‌ه‌ایم و ارزیابی‌مان مبتنی بر مقایسه سه عامل یادشده با «عملکرد»، «واقعیات» و آنچه که صنعت ما بدان دست یافته، بوده است. گفتنی است که در کنار آن به ارزیابی همبستگی و وجود روابط علی بین برخی از

جدول شماره ۱ - عملکرد برنامه اول در زمینه نرخ رشد ارزش افزوده صنعت

عملکرد (درصد)	پیش‌بینی (درصد)	عنوان سال
۶/۷	۱۱/۳	۱۳۶۸
۲۹	۱۳	۱۳۶۹
۱۸	۱۳/۹	۱۳۷۰
۰/۵	۱۵/۶	۱۳۷۱
—	—	—

که در سالهای دیگر برنامه، یعنی سالهای ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱، عملکرد رشد ارزش افزوده کمتر از پیش‌بینی برنامه را نشان می‌دهد. بنابراین، ملاحظه می‌شود که چه زمانی که عملکرد، بیش از اهداف پیش‌بینی شده در برنامه بوده است و چه زمانی که عملکرد کمتر از اهداف می‌باشد، با سوءمدیریت و هدایت نامناسب منابع مواجه می‌باشیم.

نکته دیگری که قابل تعمق بیشتری است، اینکه نرخ رشد ارزش افزوده طی سال‌های برنامه، دارای روند نزولی بوده است. که این روند نیز معلول این امر می‌باشد که برنامه در هدایت منابع موفق نبوده است. به نظر می‌رسد جهش و شتابی که در این نرخ در سال‌های اول برنامه ملاحظه می‌شود، بیش از اینکه متأثر از برنامه و استراتژی‌ها و سیاستهای مندرج در آن باشد، متأثر از وجود ظرفیت‌های بیکار و تزریق ارز و سهولت دسترسی به منابع ارزی

متغیرها در جایی که لازم بود، اقدام نموده‌ایم. نکته قابل ذکر دیگر این است که در ارزیابی مان، مطابقت صرف عوامل مورد مقایسه و واقعیات را دلیل موفقیت آن قلمداد نکرده و این مسئله آزمون گردیده که آیا چنین تطابق احتمالی اتفاقی بوده و یا متأثر از یک سری عوامل و سیاستهای پیش‌بینی شده در برنامه می‌باشد.

آخرین نکته این است که برای طبقه‌بندی صنایع تا آنجا که مقدور بوده است از طبقه‌بندی و کدبندی (ISIC)^(۱) سود جست‌ه‌ایم.

۱- ارزیابی اهداف برنامه در زمینه ارزش افزوده در صنایع تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مصرفی؛ همانگونه که در جدول شماره یک ملاحظه می‌گردد، طی سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰، در رابطه با نرخ رشد ارزش افزوده صنایع، عملکرد، رقمی بیشتر از پیش‌بینی برنامه را نشان می‌دهد. و این در حالی است

1- ISIC= International Standard Industrial Classification

در این سال‌ها می‌باشد. اما، هر چه در طول زمان جلوتر رفته‌ایم، ظرفیت‌های مورد استفاده به مرز اشباع نزدیک شده و از طرف دیگر بدلیل تنگنایهای ارزی و کاهش ذخایر ارزی، همراه با کمبود (فسقدان) سرمایه‌گذاری‌های جدید، قادر به حفظ پتانسیل و شتاب اولیه نبوده است. انتظار این است که در سال‌های بعد، این روند نزولی در نرخ رشد ارزش افزوده بدلیل سیاست‌های جاری، کمبود ارز و عدم کفایت و تناسب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، کاهش بیشتری نیز بیابد.

چنانچه در همین زمینه، عوامل متشکله را مورد ارزیابی قرار دهیم متوجه می‌شویم که صنایع مصرفی با رشد همه جانبه‌ای مواجه بوده حال آنکه زیربخش‌های دیگر (نظیر صنایع واسطه‌ای و سرمایه‌ای) از توجه لازم برای رشد مشابه برخوردار نبوده‌اند.

نکته بسیار مهمتر این است که نرخ‌های رشد ارزش افزوده در صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی در قیاس با پیش‌بینی در برنامه، تقریباً در تمامی سال‌ها بزرگتر می‌باشد. دلیل عمده این امر را می‌توان به تأثیر عوامل بازاری و بی‌تأثیر بودن برنامه بر روی روند صنایع مصرفی دانست. زیرا، بدلائل مختلف تمایل سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری در این صنایع بیشتر می‌باشد. از جمله دلایل این تمایل را می‌توان مواردی چون: کاهش‌های قیمتی پایین محصولات این صنایع، کمتر بودن تنگناها و مشکلات تولیدی در این‌گونه صنایع و از همه مهمتر

پیچیده نبودن تکنولوژی در این نوع صنایع برشمرد.

به این ترتیب می‌توان قبول کرد که در زمینه هدایت سرمایه در جهت ایجاد توان صنعتی، مدیریت مناسبی وجود نداشته و بهره‌برداری از واحدهای موجود و ایجاد واحدهای جدید تنها با انگیزش‌های بازار (و بدون توجه برنامه‌ای) صورت پذیرفته است.

پذیرش اصل مطلق «اقتصاد آزاد» برای صنعت ایران در شرایطی که پیش‌نیازهای اولیه آن فراهم نشده و از توانمندی‌های کافی برخوردار نیست، حرکتی نسنجیده محسوب می‌گردد و لازم است همچنان اهداف برنامه‌ای روشن با قصد ایجاد ساختار و قدرت درون‌زایی مناسب برای آن طراحی و در همان قوالب، منابع مورد هدایت قرار بگیرد. (برای اجتناب از اطاله کلام، از درج جداول عملکرد صنایع مصرفی، واسطه‌ای و سرمایه‌ای خودداری شده است).

نکته جالب توجهی که در این جا وجود دارد این است که نرخ بهره‌برداری از ظرفیتهای تولیدی در سال ۱۳۶۷، برای صنایع واسطه‌ای حدود ۱۳ درصد بوده است. که این نرخ برای صنایع سرمایه‌ای در همان سال برابر با ۲۲ درصد می‌باشد. بدین ترتیب، اگر میزان ارزش تزیقی (بی‌هدف) به صنایع را در سال‌های برنامه به‌ارقام مربوط به ظرفیت‌های تولیدی بیکار اضافه نماییم، دلیل اصلی حرکت و شتاب اولیه بالفعل صنایع کاملاً روشن می‌گردد.

صنعت و برنامه پژوه

گزارش شده است. طبق این جدول، صنایع غذایی طی این سالها، بالاترین درجه خوداتکایی (۹۳ درصد) را دارا بوده است. کمترین درجه خوداتکایی متعلق به صنایع شیمیایی می باشد.

برای ارزیابی میزان رشد نسبی این صنایع، از میانگین نرخ رشد سهم نسبی ارزش افزوده این صنایع در کل ارزش افزوده صنعت سود جسته ایم. قابل ملاحظه است که سهم ارزش افزوده صنایع مواد غذایی به طور متوسط دارای رشدی منفی (۸/۵٪-) طی سالهای برنامه بوده است. به

۲- ارزیابی اهداف برنامه در زمینه اتکاء به منابع داخلی:

برای تحلیل موفقیت برنامه در این راستا، ابتدا لازم است معیاری بدست داده شود که به کمک آن بتوان میزان اتکای صنایع را بر منابع داخلی تعیین نمود. برای این منظور معیار زیر مورد استفاده قرار گرفت:

$$SELRE_i = \frac{\text{کل ارزش داده ها از منابع داخلی در صنعت } i}{\text{جمع کل ارزش داده ها در صنعت } i} \times 100$$

نتیجه محاسبه شاخص فوق، به طور متوسط برای دوران برنامه، در جدول شماره ۲

جدول شماره ۲- میانگین درجه اتکا صنایع به منابع داخلی و نرخ رشد سهم نسبی ارزش افزوده

نام صنعت	رتبه بندی صنایع از نظر درجه اتکاء به منابع داخلی	درجه اتکاء به منابع داخلی (درصد)	سهم نسبی ارزش افزوده صنایع (درصد)	نرخ رشد سهم نسبی ارزش افزوده
غذایی	۱	۹۲/۹	۱۷/۸۸	-۸/۵
چوب و محصولات چوبی	۲	۹۱/۴۷	۴/۶۲	-۳/۹
کانی و غیر فلزی	۳	۸۷/۲۱	۱۳/۵	-۱۷/۵
نساجی	۴	۸۵/۵۴	۲۶/۰۶	-۱۲/۹
تولید فلزات اساسی	۵	۸۲/۲۲	۸۳/۵	۱۰/۸
کاغذ، مقوا	۶	۷۳/۰۵	۲/۹	۱۲/۲۵
متفرقه	۷	۷۰/۷	۰/۶	-۲۳
ماشین آلات	۸	۶۴/۵۲	۲۱/۹	-۱/۵
شیمیایی	۹	۵۳/۳۲	۹/۵	۰/۵

ut = جمله اخلاص

$m\beta\alpha$ ضرایب تابع تولید هستند که می باید تخمین زده شوند. نتیجه تخمین چنین معادله‌ای به صورت زیر می باشد:

$$Lny = -2/187 + 0/60995 mk +$$

$$0/02446t - 0/43732 D_t$$

$$(2/9265) (3/5008) (2/027) (-)$$

$$(5/0873)$$

$$R^2 = 0/71 \quad n = 17 \quad D_W = 1/58$$

$$F = 11/76$$

در اینجا، D متغیر مجازی (Dummy Variable) برای دوران انقلاب می باشد. نتایج آماری گزارش شده، حکایت از قابل قبول بودن و با معنی بودن ضرایب معادله تخمین زده شده می باشد.

در این مدل: کشش تولیدی عامل سرمایه $(\frac{\alpha Lny}{\alpha Lnk})$ حدود ۶۱ درصد می باشد. یعنی، چنانچه تمامی شرایط ثابت باشند، در صورتی که سرمایه سرانه نیروی کار یک درصد افزایش یابد، به تولید سرانه نیروی کار ۶۱ درصد افزایش خواهد یافت.

به دیگر سخن می توان گفت که سهم عامل سرمایه در رشد تولید برابر با ۶۰ درصد می باشد. اما، آنچه که برای ما اهمیت دارد ضریب تغییرات فنی است که برای دوران قبل از انقلاب، مثبت (۲/۴ درصد) و برای دوران بعد از انقلاب، منفی و حدود ۴۴٪- می باشد. به عبارت دیگر، بعد از انقلاب، وضعیت تکنولوژیکی به مراتب بدتر شده و این روند به طور با معنی ادامه دارد. با تغییر D «متغیر مجازی» برای سالهای برنامه، نتایج نشان می دهد که در

همین ترتیب، صنایعی که از لحاظ درجه خوداتکایی در رتبه‌های بالا قرار گرفته‌اند، در دوران برنامه، سهم نسبی ارزش افزوده‌شان در کل ارزش افزوده صنعت کاهش یافته است!

اکثریت شاخه‌های صنایع (باستثنای صنایع شیمیایی، تولید فلزات اساسی و کاغذ و مقوا) سهم نسبی‌شان کاهش یافته و مضافاً تغییرات آنها به هیچ وجه با منطق هدایت و مدیریت صنایع سازگار نیست و واضحاً نشان داده می شود که هیچگونه هدف روشن و تعریف شده در زمینه افزایش سهم منابع داخلی مورد نظر نبوده و اساساً در این جهت نیز منابع تجهیز نشده‌اند و در حالی که صنایع غذایی بیشترین تکیه به منابع داخلی را دارند، سهم این تولیدات نه تنها ثابت نمانده بلکه کاهش نیز یافته است!

۳- مطالعه بر روی سری‌های زمانی و ارزیابی تغییرات فنی در بخش صنعت (Technical changes)

در رابطه با تغییرات فنی با استفاده از تخمین تابع تولید از نوع «کاب-داگلاس» با فرض بازدهی ثابت نسبت به مقیاس تولید و اینکه تغییرات فنی از نوع disembodied می باشد، تابعی به صورت زیر مورد تخمین قرار گرفت:

$$Lny_t = \alpha + \beta Lnk_t + mt + ut$$

که در آن:

Lny_t = لگاریتم تولید سرانه نیروی کار

Lnk_t = لگاریتم سرمایه سرانه نیروی کار

t = متغیر زمان

دوران بعد از انقلاب و برنامه اول نیز تغییراتی در این امر بوجود نیامده است.

۴- مطالعه بر روی سری‌های زمانی و ارزیابی نیروهای ماهر در بخش صنعت ابتدا لازم است که شاخصی معرفی گردد که به کمک آن بتوان سطح تحصیلات شاغلین در بخش صنعت را اندازه گرفت. شاخص ارائه شده در این گزارش، بین اعداد یک تا شش تغییر می‌کند. هر چه این شاخص به سمت عدد شش برود، حکایت از بکارگیری افراد با تحصیلات فوق لیسانس و دکتری در صنعت می‌کند. هر چه این شاخص کوچکتر گردد نشانگر نزول یا کاهش سطح تحصیلات شاغلین بخش صنعت می‌باشد.

در جدول شماره ۳، نتیجه محاسبه این شاخص برای کل صنعت نشان داده شده است. رقم این شاخص برای سال ۶۹، برابر با $2/16$ بوده که نشانگر این است که سطح متوسط مدرک تحصیلی شاغلین بخش صنعت در حدود پایان دوره ابتدایی است. جدول شماره ۴، این شاخص را برای کلیه صنایع کد دو رقمی در دوران برنامه نشان می‌دهد. قابل ملاحظه است که بالاترین متوسط سطح مدرک تحصیلی را صنایع متفرقه دار است. بعد از آن به ترتیب، صنایع شیمیایی و صنایع کاغذ و مقوا قرار دارند. کمترین آن متعلق به صنایع نساجی می‌باشد. اما، به جز صنایع کانی غیرفلزی، در کلیه

صنایع، در دوران برنامه رشدی را در رابطه با بکارگیری کارکنان با مدرک تحصیلی بالاتر ملاحظه می‌کنیم.

اما سؤال اساسی که در این قسمت بدان پاسخ داده‌ایم، این است که آیا هیچگونه همبستگی معنی‌داری بین سطح متوسط مدرک تحصیلی شاغلین در هر صنعت با ارزش افزوده آن صنعت وجود دارد؟

محاسبات آماری نشان می‌دهد که در صنایع غذایی، صنایع کانی غیرفلزی و صنایع متفرقه، رابطه منفی بین سطح تحصیلات متوسط و رشد صنایع وجود دارد. تفسیر این رابطه منفی این است که در این صنایع افزایش سطح تحصیلات کارکنان هیچگونه نقشی در رشد صنایع نداشته و رشد این صنایع عمدتاً متأثر از یکسری عوامل دیگر می‌باشد. بدین ترتیب، تا زمانی که یکسری مسایل و تنگناهای اساسی را از سر راه این صنایع برننداریم، به صرف ارتقای سطح تحصیلات شاغلین، هیچگونه رشدی در این صنایع اتفاق نخواهد افتاد. این نتیجه برای صنایع چوب و صنایع فلزات اساسی نیز قابل تسری می‌باشد و رابطه معنی‌داری بین سطح تحصیلات و رشد این صنایع دیده نمی‌شود. اما برای بقیه صنایع (نساجی، شیمیایی و ماشین‌آلات) رابطه مثبت بین سطح تحصیلات کارکنان و رشد این صنایع مشاهده می‌گردد.

اما نتیجه برای کل صنعت، حکایت از وجود رابطه مستقیم بین سطح تحصیلات و

سالهای ۶۷-۶۹ (دوران برنامه) چندان محسوس نمی‌باشد.

۵- ارزیابی برنامه اول از نظر درصد موافقت اصولی‌های به بهره‌برداری رسیده برای انجام بررسی در این رابطه به جدول شماره ۵ توجه فرمائید که در آن درصد موافقت‌های اصولی به بهره‌برداری رسیده در دوران برنامه و قبل از انقلاب مقایسه شده‌اند.

چند نتیجه در این جدول قابل ملاحظه است:

۱- متوسط درصد موافقت‌نامه‌های اصولی که در دوران برنامه به بهره‌برداری رسیده‌اند، در تمامی صنایع کمتر از همین درصد در دوران قبل از انقلاب می‌باشد.

نرخ رشد ارزش افزوده دارد. نتیجه‌ای که از تصویر کل بدست می‌آید با برخی نتایج موردی، متناقض می‌باشد. با توجه به نتایج مربوط به هر صنعت و نتیجه مربوط به کل صنعت، نمی‌توان به رابطه مثبتی بین سطح متوسط تحصیلات و رشد ارزش افزوده صنایع به طور قطع استناد کرد.

نکته دیگر اینکه، با نگاهی به مقادیر این شاخص در کلیه صنایع و همچنین کل صنعت متوجه می‌گردیم که به طور متوسط سطح تحصیلات شاغلین در صنایع، پایین بوده و اکثراً حول و حوش رقم ۲ می‌باشد، یعنی به طور متوسط سطح تحصیلات در حد ابتدایی می‌باشد.

لازم به ذکر است که تغییرات سطح متوسط تحصیلات در بخش صنعت طی

جدول شماره ۳- شاخص مدرک تحصیلی

در کل بخش صنعت

سال	۶۷	۶۸	۶۹
شاخص مدرک تحصیلی کل صنعت	۲/۰۹	۲/۱۲	۲/۱۶

جدول شماره ۴- شاخص مدرک تحصیلی در صنایع نه‌گانه

عنوان سال	صنایع غذایی	نساجی	چوب	کاغذ	شیمیایی	کانی غیرفلزی	فلزات اساسی	ماشین آلات	متفرقه
۶۷	۱/۸۵	۱/۹۲	۲/۱۰	۲/۵۵	۲/۵۲	۲/۰۸	۲/۲۳	۲/۳۴	۲/۴۸
۶۸	۱/۹۶	۱/۹۳	۲/۱۶	۲/۵۰	۲/۵۷	۲/۰۳	۲/۴۲	۲/۳۵	۲/۵۳
۶۹	۱/۹۹	۱/۹۵	۲/۰۹	۲/۵۶	۲/۵۷	۱/۹۹	۲/۴۶	۲/۴۵	۲/۷۱

صنعت و برنامه دوره

تأثیر موانع یاد شده می باشد.
۳- نتیجه دیگری که در این ارزیابی مشخص شده، نشان می دهد که هیچگونه ارتباطی بین اعتبارات تخصیصی (عمرانی) و درصد موافقت های اصولی به بهره برداری رسیده در دوران برنامه وجود ندارد، و تزریق اعتبارات عمرانی نیز نتوانسته تأثیری بر روند نزولی این شاخص بگذارد. دورنمای

حستی در بهترین سالهای برنامه نیز نتوانسته ایم به این درصد در قبل از انقلاب نزدیک گردیم. یعنی عوامل و تنگناهایی وجود دارد که مانع به بهره برداری رسیدن موافقت های اصولی اخذ شده می گردد.
۲- تقریباً روند نزولی درصد موافقت های اصولی به بهره برداری رسیده در دوران برنامه قابل ملاحظه است که نشانگر تشدید

جدول شماره ۵- درصد موافقت های اصولی که به بهره برداری رسیده اند

نام صنعت	سال	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	متوسط دوران برنامه (۶۸-۷۰)	متوسط دوران قبل از انقلاب ۵۷-۵۰
صنایع غذایی	۵۲	۲۲/۳	۷/۳	۸/۷	۱۲/۴	۶۹/۵	
صنایع نساجی	۱۲۴	۷۴/۵	۲۹	۲۴/۳	۱۰	۱۸۸	
صنایع فلزات اساسی	۱۱۶/۴	۶۲/۳	۳/۷	۶/۷	۲۲	۵۹/۴	
صنایع شیمیایی	۸۹/۸	۸۳	۷/۷	۱۱	۱۵/۵	۱۳۴/۴	
صنایع کانی غیر فلزی	۱۲۴	۷۴/۵	۲۹	۲۴/۳	۲۹/۴	۸۸	
صنایع الکترونیک و ماشین آلات	۶۵	۷۰/۷	۳/۷	۵/۱	۹/۱	۱۱۸/۸	

جدول شماره ۶- سهم معاملات بورس از نقدینگی، تولید ناخالص و سرمایه ثابت داخلی

عنوان	سهم معاملات بورس از تشکیل سرمایه ثابت داخلی	سهم معاملات بورس از تولید ناخالص داخلی	سهم معاملات بورس از حجم نقدینگی
۱۳۶۳	۰/۰۴۶	۰/۰۰۷	۰/۰۱۴
۱۳۶۴	۰/۰۵۵	۰/۰۰۷	۰/۰۱۳
۱۳۶۵	۰/۱۰۲	۰/۰۱۰	۰/۰۱۶
۱۳۶۶	۰/۱۲۰	۰/۰۰۸	۰/۰۱۳
۱۳۶۷	۰/۸۲۷	۰/۰۴۲	۰/۰۶۳
۱۳۶۸	۰/۸۵۶	۰/۰۳۹	۰/۰۵۹
۱۳۶۹	۰/۶۷۶	۰/۱۷۹	۰/۲۸۲

ادامه این روند به معنای توقف سرمایه‌گذاری‌های جدید و ناتمام ماندن پروژه‌های صنعتی می‌باشد، فقدان هدایت صنعتی در اینجا خود را نشان می‌دهد. وجود هکتارها سوله در کشور که براساس موافقت اصولی‌های مطالعه نشده و هدایت نشده ساخته شده و اکنون ماشین‌آلات ندارند و یا خیل کارگاه‌های کوچک که راه‌اندازی و افتتاح می‌شوند، اما کمترین تأثیری در رشد خودکفایی و تقویت ساختار صنعتی کشور نداشته و دهان بازی برای ارزی ننتی محسوب می‌گردند.

۶- ارزیابی تغییرات مالکیت و تأثیر آن بر رشد صنعت در برنامه اول

در این بخش از مطالعه، دو هدف تعقیب شده است. اول: شاخص‌هایی محاسبه گردیده‌اند که به کمک آنها می‌توان سهم بورس را در اقتصاد و بازرگانی کشور اندازه گرفت و اینکه آیا بازار بورس در دوران برنامه از رشد محسوس و با معنایی در اقتصاد کشور برخوردار بوده است یا خیر؟ دوم: سعی شده است که با توجه به شاخص سودآوری و ارزش سهام بنگاههای تولیدی که سهامشان در بازار بورس تهران ارائه گردیده‌اند و همراه با انتقال مالکیت، مدیریت آنها نیز به بخش خصوصی انتقال یافته است، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آیا رابطه معنی‌داری بین انتقال مالکیت (همراه با انتقال مدیریت) و رشد و موفقیت صنایع وجود دارد؟ در رابطه با هدف اول، شاخصهای زیر

محاسبه گردیده‌اند:

- نسبت جمعیت صاحب سهم به کل جمعیت کشور (این نسبت نشانگر مشارکت عمومی مردم یک کشور به سرمایه‌گذاری در واحدهای تولیدی یا بازرگانی از طریق خرید اوراق سهام آنهاست).

- نسبت حجم معاملات سالانه بورس به حجم نقدینگی (این نسبت نشانگر درجه استفاده از منابع مالی بخش خصوصی در فعالیتهای سرمایه‌گذاری است).

- نسبت حجم معاملات سالانه بورس به رقم تشکیل سرمایه ثابت داخلی (این نسبت نشان‌دهنده درجه مشارکت عمومی در فعالیتهای سرمایه‌گذاری می‌باشد).

- نسبت حجم معاملات سالانه بورس به GNP (این نسبت نشان‌دهنده درجه اهمیت و اثرگذاری فعالیتهای بورس اوراق بهادار بر تولید ناخالص و درآمد ملی است).

نتیجه محاسبه برخی از این شاخصها را می‌توان در جدول شماره ۶ ملاحظه نمود. بطوریکه از این جدول قابل ملاحظه است، نسبت حجم معاملات بورس به تولید ناخالص داخلی روند رو به رشدی داشته است، بطوریکه از رقم ۰/۱۷ درصد در سال ۶۹ به رقم ۱/۱۳ درصد در سال ۷۰ رسیده است. لازم به تذکر است که این نسبت در ژاپن ۲۲ درصد، آمریکا ۲۲ درصد و انگلستان ۴۲ درصد می‌باشد.

همچنین نسبت حجم معاملات بورس به سرمایه ثابت داخلی نیز دارای روند رشد مثبت بوده است، به طوریکه از رقم ۰/۸۵ درصد در سال ۶۸ به رقم ۴/۶ درصد در

سال ۶۹ رسیده است.

گردد.

به همین ترتیب نسبت حجم معاملات بورس به نقدینگی نیز دارای روند رو به رشدی بوده است به طوری که از رقم ۰/۰۵ در صد سال ۶۸ به ۰/۲۷ در صد در سال ۶۹ رسیده است. روند رو به رشد تمامی شاخصهای یاد شده دلالتی بر گسترش نسبی بازار بورس اوراق بهادار در راستای برنامه پنجساله اول قرار دارد. اما با کمی دقت به جدول فوق متوجه می‌گردیم که این شاخصها بسیار کوچک بوده و نسبت به کشورهای صنعتی این رقم بسیار ناچیز و بی‌اهمیت می‌باشد. برای مثال، نسبت حجم معاملات سالانه بورس به GNP در ژاپن برابر با ۱۳۷ درصد و در انگلستان حدود ۱۷ درصد می‌باشد.

آنچه که می‌توان نتیجه گرفت این است که نسبت به حجم عظیمی که در زمینه انتقال مالکیت و خصوصی‌سازی فعالیتهای اقتصادی در نظر می‌باشد، اقدامات انجام شده در زمینه خصوصی‌سازی بسیار ناچیز می‌باشد، هر چند که روند رو به رشدی را در سالهای برنامه ملاحظه می‌کنیم، که بخش عمده‌ای از این روند به انتقال سهام به کارکنان دولت مربوط می‌باشد.

انتظار این است که همراه با رکود فعالیتهای صنعتی که در سالهای آخر برنامه با آن مواجه گردیده‌ایم (روند رو به نزول نرخهای رشد صنایع نشانگر این امر است) روندهای یاد شده نیز طی زمان، معکوس

در رابطه با هدف دوم، یعنی رابطه بین خصوصی‌سازی و افزایش کارایی سه نکته را می‌باید از یکدیگر تفکیک نماییم:

- ۱- انتقال مالکیت
- ۲- انتقال مدیریت (که لزوماً با انتقال مالکیت همراه نمی‌باشد)
- ۳- توسعه رقابت

لازم به ذکر است که برای افزایش کارایی و رفاه اجتماعی، هر سه تغییر لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. در رابطه با انتقال مالکیت - که عمدتاً از طریق بازار بورس صورت می‌گیرد - تا پایان سال ۷۱، حدود ۱۹ کارخانه به طور عمده و کلاً به بخش خصوصی و مردم واگذار شده است. از این ۱۹ کارخانه، حدود ۱۳ کارخانه همزمان با انتقال مالکیت، تغییر مدیریت و انتقال مدیریت را نیز تجربه کرده‌اند. علت اینکه ۶ کارخانه دیگر با انتقال مالکیت، مدیریتشان منتقل نشده است این است که:

اولاً، پراکندگی سهام در میان سهامداران جدید وجود دارد.

ثانیاً، رابطه سازمان عمده عرضه کنندۀ سهام با شرکتی که سهام آن را واگذار کرده است، قطع نشده است که این به نوبه خود موجب تداوم تعهد مالی و اداری سازمان عمده عرضه کننده سهام نسبت به شرکتی گردیده که در آن سهامدار عمده نیست. این امر خود از جمله مواردی است قابل ایراد، که متأسفانه به علت عدم تشکیل بازار سرمایه

کشور. از جمله ویژگیهای فرآیند خصوصی سازی تلقی می گردد.

طبق آمارهای ارائه شده از سوی سازمان بورس اوراق بهادار تهران، در ۱۲ مورد که ترکیب سهامداران به صورت اساسی دچار تحول شده است، میزان سودآوری شرکت و ارزش سهام آن افزایش یافته ولی در سایر زمینه ها، علیرغم یکسان بودن شرایط، چه از نظر سودآوری شرکتها و چه از نظر ارزش سهام تغییر محسوسی مشاهده نمی گردد. لازم به ذکر است که با توجه به ارزش و میزان تولیدات، نرخ سود، تغییرات ارزش سهام به عنوان معیارهای سنجش موفقیت ناشی از تحول مالکیت و مدیریت، نتوانسته ایم یک رابطه قطعی بین تغییر مدیریت و افزایش کارایی و یا ارزش سهام بیابیم.

اما به دلیل وجود تنگناها و موانع اساسی نمی توان انتظار داشت که با تغییر مالکیت و همراه با آن انتقال مدیریت معجزه ای اتفاق بیفتد و تمامی کارخانجات در مقیاسهای مطلوب و با بهره گیری از مناسبترین شیوه های فنی و مدیریتی تولید، اداره گردند. به نظر می رسد برای تحقق این امر شرایط دیگری نیز می باید مهیا گردد. از جمله اینکه می باید یکی از عمده ترین و اصلی ترین مشکلات ساختاری یعنی ساختار بازار (که برای بیشتر صنایع مشکل انحصاری یا الیگوپولی بخود گرفته است) اصلاح گردد. لذا، لازم است که مسئولین مملکت همراه با تأکید بر فرایند خصوصی سازی به امر قابل رقابت کردن ساختار بازار نیز توجه نموده و سیاستهای مناسبی در این رابطه اتخاذ گردد.

البته، اعمال این سیاستها را در طی زمان و در میان مدت توصیه می نمایم. زیرا بنگامهای تولیدی در حال حاضر با مشکلات به ارث رسیده خود درگیر بوده و نمی باید سیاستهایی دنبال گردد که این فعالیتها را (هر چند اندک) به تعطیل بکشاند.

مسئله بعدی این که به تغییر قانون کار توجه خاصی مبذول داریم. زیرا این قانون نیروی کار را از حالت نهاده متغیر، تبدیل به نهاده ثابت نموده و از متغیرهای تصمیم مدیر می کاهد و در نتیجه امکان حصول به شرایط مطلوبتر را بیش از پیش محدودتر می سازد. سیاستهای حمایتی که با هدف خاصی طراحی می گردند نیز بخش دیگری از سه سیاستی است که می باید همراه با خصوصی سازی تعقیب گردد.

۷- برنامه اول و صادرات صنعتی

در کنار این امر که صادرات غیر نفتی در دوران برنامه از رشد نسبی برخوردار بوده است، واردات کالاهای سرمایه ای و مصرفی با روند نزولی مواجه بوده است و کاهش واردات کالاهای سرمایه ای و مصرفی اگر با رشد صنایع جایگزین واردات مصادف می گردید می توانست نکته ای مثبت تلقی گردد. اما از آنجا که تقریباً تمامی صنایع بعد از سال ۷۰ و ۷۱ دارای رشدی با روند نزولی بوده اند، لذا این امر یعنی کاهش واردات در سالهای برنامه عمده تاً به محدودیتها و تنگناهای ارزی مربوط می گردد. با اتخاذ سیاستهای اخیر ارزی انتظار این است که اقتصاد ایران مواجه با

صنعت و برنامه‌ریزی

شاخص به صورت زیر می‌باشد:

$$II T_i = \frac{(X_i + M_i) \cdot X_i - M_i}{(X_i + M_i)} \times 100$$

که در اینجا X صادرات و M واردات را نشان می‌دهد. به کمک این شاخص قادر هستیم که مبادلات مشترک (Trade Overlap) بین صادرات و واردات یک محصول معین را خارج ساخته و به شاخصی دست بیابیم

کاهش بیشتر واردات، کاهش تولید و افزایش شدید قیمت‌ها گردد.

۸- برنامه اول و شاخص تجارت دو طرفه در این مطالعه، شاخصی تحت عنوان شاخص تجارت دو طرفه (Intra - Industry Trade) محاسبه گردیده است: فرمول محاسبه این

جدول شماره ۷- شاخص تجارت دو طرفه

سال عنوان	کالاهای سرمایه‌ای	کالاهای مصرفی	کالاهای واسطه‌ای
۱۳۵۰	۲/۰۴	۸۰/۲	۲۲/۴۵
۱۳۵۱	۱/۲۳	۷۸/۸	۲۴/۲۴
۱۳۵۲	۳/۴۷	۶۵/۱	۶۶/۶۱
۱۳۵۳	۴/۶۹	۱۴/۰۹	۱۳/۰۱
۱۳۵۴	۲/۲۱	۲۳/۰	۸/۹۷
۱۳۵۵	۲/۶۹	۱۷/۵	۸/۰۴
۱۳۵۶	۲/۴۰	۲۰/۲	۶/۶۷
۱۳۵۷	۱/۹۰	۱۸/۶	۱۰/۵۶
۱۳۵۸	۲/۴۹	۳۶/۵	۷/۸۶
۱۳۵۹	۰/۲۲	۳۰/۴	۳/۸۶
۱۳۶۰	۰/۰۷	۱۳/۴	۲/۶۶
۱۳۶۱	۰/۰۴	۱۲/۸	۲/۸۷
۱۳۶۲	۰/۱۸	۱۶/۹	۱/۵۳
۱۳۶۳	۰/۱۵	۱۶/۸	۳/۴۲
۱۳۶۴	۰/۰۴	۲۹/۱	۵/۱۲
۱۳۶۵	۰/۱۸	۵۶/۸	۸/۴۲
۱۳۶۶	۰/۲۸	۶۶/۷	۱۱/۱۶
۱۳۶۷	۰/۶۴	۶۰/۴	۱۴/۹
۱۳۶۸	۰/۲۷	۷۴/۶	۷/۸۴
۱۳۶۹	۰/۲۵	۵۷/۰۶	۵/۴۰

کشور دانست. همچنین می توان ارقام این شاخص را در سال ۶۹- که میزان حمایتها و سوبسیدها به حداقل خود رسید - به عنوان ملاکی جهت رتبه بندی صنایع دانست. معمولاً زمانی که صحبت از مزایای نسبی می شود، منظور مقایسه وضعیت صنایع در داخل و خارج از کشور است. ولی معیار محاسبه شده در این گزارش قادر است که رتبه صنایع را از لحاظ مزیت نسبی (به گونه ای که ما در این گزارش تعریف کرده ایم) در داخل اندازه بگیرد. به همین دلیل است که به آن مزیت نسبی ناخالص داخلی اطلاق نموده ایم.

شاخص مورد استفاده ما در این گزارش برای محاسبه مزیت نسبی عبارت است از:

$$SELREi = \frac{\text{ارزش کل هزینه در صنعت } i}{\text{ارزش تولید (ارزش افزوده) در صنعت } i} \times 100$$

در جدول شماره ۸، رتبه بندی از لحاظ مزیت نسبی (محاسبه شده بر اساس ارزش افزوده) گزارش شده است. در این جا برای پی بردن به وجود رابطه بین حمایتها در برنامه و مزایای نسبی، بدلیل نداشتن اطلاعاتی پیرامون ارز تخصیصی تنها به حجم اعتبارات تخصیصی اکتفا نموده ایم. (البته اگر ارقام ارز تخصیصی به صنایع در اختیار قرار گیرد، امکان پاسخ به این سؤال نیز وجود دارد که آیا منابع ارزی در جهت مزیت نسبی داخلی - یا خارجی - هدایت شده است یا خیر که البته به حسب عملکردهای پیش گفته، تردیدی نیست که

که قادر است وضعیتهای مختلف تجاری را از لحاظ یکطرفه بودن یا متوازن بودن تجارت مشخص نماید.

محاسبه این شاخص نشان می دهد که در دوران برنامه اول، برای کالاهای سرمایه ای و واسطه ای با تجارت یکطرفه مواجه بوده ایم، در صورتی که برای کالاهای مصرفی هنوز نیازمان به خارج وجود دارد. جدول شماره ۷ نتیجه محاسبه این شاخص را نشان می دهد.

۹- برنامه اول و عملکرد مزیت نسبی در صنعت

نکته دیگری که در این تحلیل علاقه مند به یافتن پاسخی برای آن بودیم، این نکته بود که آیا برنامه به مزایای نسبی صنایع (منظور ما مزیت نسبی داخلی است نه مزیت نسبی خارجی) توجه نموده است؟ به عبارت دیگر، آیا حمایتها از صنایع بر حسب مزیت نسبی داخلی این صنایع می باشد یا خیر؟

در این مطالعه به محاسبه شاخصی پرداخته ایم که می تواند تا حدودی مزیت نسبی ناخالص داخلی صنایع را نشان دهد. لفظ ناخالص، دلالت بر محاسبه این شاخص در شرایطی دارد که ممکن است حمایتهای نابرابر و غیریکسانی از صنایع صورت گرفته باشد.

حال اگر فرض کنیم که این حمایتها از صنایع تقریباً طی زمان یکسان بوده است، آنگاه می توان میانگین این شاخص را در بلند مدت به عنوان شاخصی جهت اندازه گیری مزیت نسبی صنایع در داخل

صنعت و پرفایماندگی

شده‌اند. بدین ترتیب هر زمان امکانات بیشتری در اختیار بوده است، تمامی صنایع بی‌هدف مورد توجه قرار گرفته‌اند و زمانی که این امکانات محدود بوده، همان حکایت تکرار شده است.

۲- با نگاه به سهم نسبی ارزش افزوده صنایع تولید کننده کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مصرفی و نرخ رشد آن، نتیجه‌گیری می‌شود که تغییر معنی‌داری در ساختار تولیدی و صنعتی، طی دوران برنامه رخ نداده است و تغییر بطنی و نامحسوسی در رابطه با تغییر ساختار به سمت رشد صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی مشاهده می‌شود.

۳- برنامه تقریباً هیچگونه نقشی در حرکت و روند بالفعل صنایع نداشته است و این حرکت و روند بیشتر تابع عوامل بازار

ارقام مجدداً فقدان هدایت و استراتژی روشن، در بخش را تداعی خواهد کرد). نتیجه‌ای که قابل ملاحظه است، عدم وجود رابطه بین مزایای نسبی و اعتبارات عمرانی تخصیصی می‌باشد.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که در برنامه از نقطه نظر تخصیص اعتبارات عمرانی، هیچگونه توجهی به مزایای نسبی صنایع نشده است.

۱۰- فشرده و پیشنهادات

نتایج اصلی حاصل از این گزارش، در زیر به صورت خلاصه مجدداً ارائه می‌شود:

۱- طی سالهای برنامه حمایت‌های انجام شده در قبال صنایع، منطبق با اهداف برنامه نبوده است و همه صنایع با یک چشم نگاه

جدول شماره ۸ - رابطه مزیت نسبی و اعتبارات تخصیصی - سال ۶۹

واحد میلیون ریال

رتبه از نظر مزیت نسبی	نام صنعت	مزیت نسبی بر ارزش افزوده	اعتبارات عمرانی	اعتبارات جاری	کل اعتبارات
۱	صنایع کانی غیر فلزی	۱/۱۸	۷۴۰۱	-	۷۴۰۱
۲	صنایع کاغذ، مقوا...	۱/۲۲	-	-	-
۳	صنایع چوب	۱/۲۹	-	-	-
۴	نساجی	۱/۳۲	۶۰۰	۵۰۰	۵۶۰۰
۵	ماشین‌آلات	۱/۵۰	۵۱۶۵	-	۵۱۶۵
۶	شیمیایی	۱/۶۹	۱۸۹۳	-	۱۸۹۳
۷	فلزات اساسی	۱/۷	۱۶۴۶۷۸	-	۱۶۴۶۷۸
۸	غذایی	۲/۳۵	۴۹۴۴	۲۶	۴۹۷۰
۹	متفرقه	۳/۴۵	۶۵۶۴/۵	-	۶۵۶۴/۵

بوده است. ممکن است ادعا شود که برنامه توانسته پیامهای بازار را تغییر دهد و از این طریق بر روند توسعه صنایع مؤثر واقع شود. اگر چنین امری نیز اتفاق افتاده باشد. حتی در حالتی که برنامه موفق به تغییر پیامهای بازار شده است نیز، این تغییر پیامها در جهات مطلوب و پیش‌بینی شده در برنامه نبوده است و ابزارها و سیاستهای اجرایی منظور شده در برنامه به صورت «کور» بر روی این پیامها تأثیر گذاشته است.

۴- برخلاف پیش‌بینی برنامه، صنایع متکی بر منابع داخلی و صنایع تأمین‌کننده نیازهای مصرفی داخلی از رشد نسبی برخوردار نبوده و سیاستهای حمایتی مشخصی در این راستا بکار بسته نشده است.

۵- رشد صنایع به هیچ عنوان با اهداف کمی برنامه مطابقت نداشته و در برخی از سالها رشد واقعی از رشد پیش‌بینی شده به مراتب بالاتر بوده است که این امر حاکی از سوء مدیریت و تخصیص نامناسب و کنترل نشده منابع می‌باشد. در کنار آن روند نزولی رشد صنایع بخصوص در سالهای اخیر دورنمای نامناسبی را از حرکت صنایع برای ما ترسیم می‌کند.

۶- به دلیل رشد ارزش افزوده صنایع در سالهای اول برنامه، تغییرات بهره‌وری را نمی‌توان دلیل بهبود کیفی نیروی کار دانست برای اثبات این نکته شاخص $Itor$ محاسبه گردید که تأییدی بر نتیجه مذکور می‌باشد. در نتیجه تغییرات بهره‌وری عمدتاً ناشی از رشد ارزش افزوده نیز بستگی به میزان

استفاده از ظرفیتهای بکار گرفته نشده تولید، ارز و اعتبارات تخصیصی دارد.

۷- محاسبات نشان می‌دهد که در دوران انقلاب و برنامه اول با «پس‌رفت» فنی و بدتر شدن شرایط فنی مواجه بوده‌ایم و برنامه نیز بر روی پیشرفت فنی تأثیری نداشته و بدان بی‌توجه بوده است.

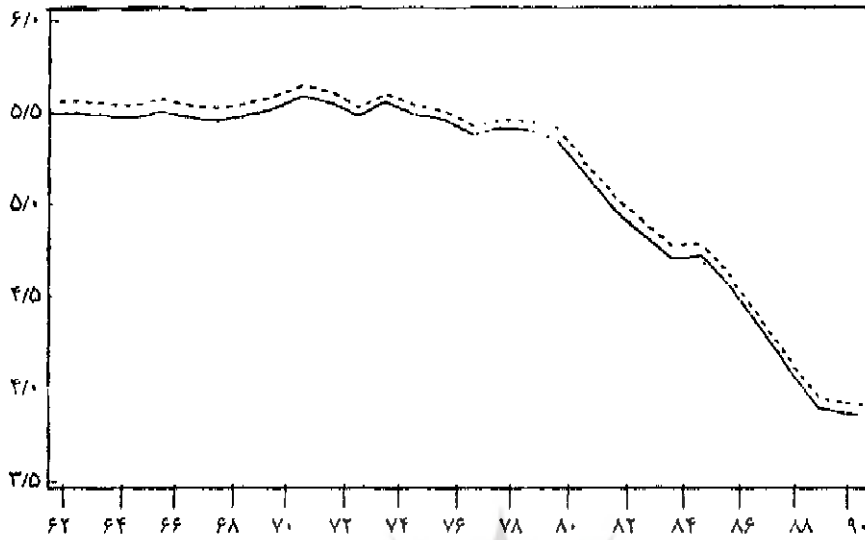
۸- محاسبه شاخص تجارت دو طرفه (Intra - Industry Trade) نشان می‌دهد که وابستگی تام به واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای داشته و از این لحاظ قادر به وارد شدن به عرصه‌های تجارت بین‌المللی نمی‌باشیم.

۹- با مطالعه جامع بخش صنعت، اینک می‌توانیم در رابطه با کلیت برنامه اول، نقطه‌نظرات فشرده ذیل را بیان داریم:

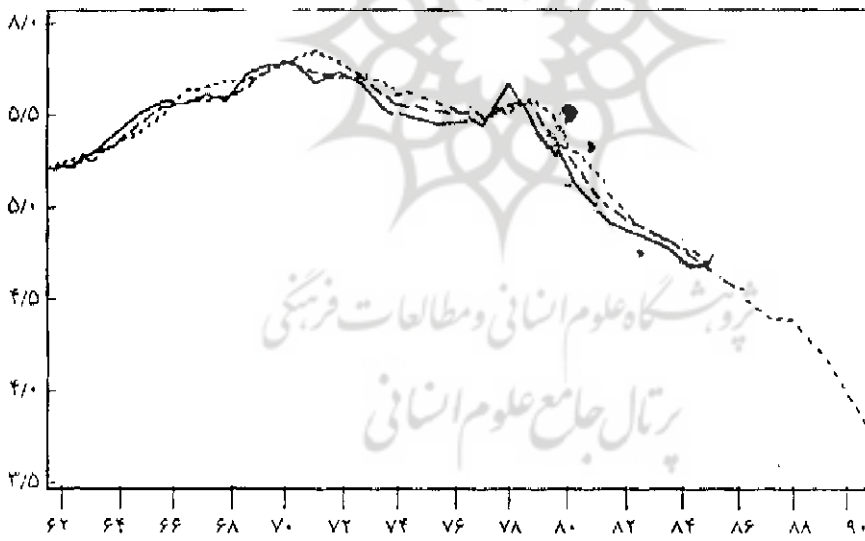
۹-۱- نتایج تحلیل ما نشان می‌دهد که به طور کلی برنامه پنجساله اول در هدایت منابع به سمت اهداف از پیش تعیین شده موفق نبوده است.

۹-۲- در این گزارش با تخمین مدلی تحت عنوان مدل دو شکافه (Two gaps model) به این نتیجه بسیار مهم می‌رسد که رشد اقتصادی تابعی از منابع ریالی و پس‌انداز ملی نبوده بلکه از حساب جاری و حجم و ذخائر و منابع ارزی تبعیت می‌کند. این نتیجه در حالی است که در سالهای اخیر، سیاستهای ارزی نامناسب اتخاذ شده و در کنار آن در جایی که کشور برای حل اساسی‌ترین مسایل اقتصادی و برای پیشبرد اهداف توسعه‌ای خود در مضیقه ارزی قرار دارد، شاهد توسعه بی‌رویه صنایع مصرفی

نرخ ارز واقعی



نرخ مبادله تعادلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

— ERA10 ERF10 --- ERM10

می‌باشیم. سیاستها و تخصیصهای نامناسب و بی‌برنامه ارزش سبب شده است که صنعت به حالت رکود کامل نزدیک گردد.

۹-۳ طبق نتیجه‌ای که از پروژه مطالعاتی دیگری بدست آمده، بنیه و عملکرد اقتصادی‌مان در حال نزول بوده و این امر همچنان در دوران برنامه ادامه داشته است. شکل شماره ۱، شاخصی را که عملکرد اقتصادی را اندازه می‌گیرد، نشان می‌دهد. روند نزولی این نرخ، بیانگر از دست دادن توان رقابتی اقتصاد ایران در جهان می‌باشد. شکل شماره ۲ شاخصی را نشان می‌دهد که طبق آن می‌توانیم علت کاهش عملکرد اقتصاد ایران را تشخیص دهیم. روند نزولی این شاخص نشان می‌دهد که علت اساسی کاهش قدرت رقابت بین‌المللی اقتصاد ایران بیش از اینکه متأثر از سیاستهای کلان اقتصادی ناسازگار با رژیم ارزی باشد، متأثر از مشکلات ساختاری است. به عبارت دیگر این شکل نشان می‌دهد که اندازه اقتصاد ایران روز به روز کوچکتر می‌گردد و ادامه این روند بسیار خطرناک می‌باشد.

۱۰- طبق این تحلیل، رشد صنایع به تغییر مدیریت، سطح تحصیلات کارکنان و اعتبارات عمرانی هیچ وابستگی معنی‌داری نشان نمی‌دهد.

۱۱- سه نقطه ضعف اساسی در برنامه پنجساله اول به چشم می‌خورد:

اول) بی‌ثباتی سیاستهای عمده در دوران برنامه، برای مثال تغییر سیستم ارزی در خلال برنامه که قطعاً جهات حرکت صنایع را برخلاف پیش‌بینیهای هر چند هم دقیق،

تغییر می‌دهد و مثالهایی از این قبیل. دوم) فقدان نگرش توزیعی در برنامه. در برنامه پنجساله اول هیچگونه منطقی در توزیع و هدایت منابع که اصلی‌ترین هدف برنامه‌ریزی است به چشم نمی‌خورد. در حال حاضر کم توجهی به این امر با تعیین سقفهای اعتباری برای بخشهای مختلف اقتصادی بدون توجه به مسئله چگونگی تخصیص بین‌بخشی و زیر بخشی قابل تأیید و تاکید می‌باشد.

سوم) تناقض بین اهداف پیش‌بینی شده در برنامه. به نظر می‌رسد که برنامه به گونه‌ای تنظیم شده است که از دید برنامه‌ریز هر چیز که خوبست را بنپوشاند و متحقق سازد، بدون توجه به اینکه ممکن است حصول به برخی از اهداف در تناقض با سایر اهداف باشد. فی‌المثل ممکن است هدف حمایت از صنایع متکی به منابع داخلی و یا صنایع تأمین‌کننده نیازهای ضروری مصرفی با هدف اولویت رشد صنایع سرمایه‌ای و واسطه‌ای در تناقض باشد و غیره.

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پنال جامع علوم انسانی